

# وهابیت و کشتار مسلمانان

## وهابیت و کشتار مسلمانان

بعد از هم پیمانی محمد بن عبدالوهاب با محمد بن سعود، با دو سلاح تکفیر و شمشیر دست به غارت و کشتن مسلمانان زدند که در این مقاله به برخی از جنگها و جنایات آل سعود و محمد بن عبدالوهاب و چگونگی تصرف مکه توسط آنها اشاره دارد.

### توافق محمد بن عبدالوهاب با محمد بن سعود برای کشتن مسلمانان

سرانجام پسر عبدالوهاب از «عینه» بیرون رانده شد و به سال ۱۱۶۰ به شهر «درعیه» رفت (همان شهری که مرکز مسیلمه کذاب بود) و در خانه مردی به نام «عبدالله بن سویلم» فرود آمد و در آن موقع حکمران این سرزمین «محمد بن سعود» (جد آل سعود) از قبيله «عنیزه» بود، محمد بن سعود زنی داشت به نام «موصی» دختر «ابی و حطان» از آل کثیر که زنی با تدبیر و خردمند بود، این زن از وضع شیخ اطلاع یافت و به محمد، شوهر خود اظهار داشت که این مرد غنیمتی است که خدا به تو فرستاده، مقدم او را گرامی بدار و در بزرگداشت وی کوشا باش و یاری او را غنیمت شمار.

ابن سعود پیشنهاد زن خود را پذیرفت و در خانه عبدالله بن سویلم به دیدن شیخ رفت و به عزت و نیکی به او مزده داد، شیخ نیز قدرت و تسلط بر همه بلاد نجد را به وی بشارت داد و درباره روش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اصحاب آن حضرت در امر به معروف و نهی از منکر و جهاد در راه خدا سخن گفت و همچنین به او یادآور شد که هر بدعتی گمراهی است و این که مردم نجد بدعت‌هایی بکار می‌برند، و مرتکب ظلم می‌شوند و دچار اختلاف و تفرقه هستند. محمد بن سعود، سخنان شیخ محمد را به مصلحت خود تشخیص داد و آنها را پذیرفت و به وی اطمینان داد که به یاریش بر خواهد خاست و بامخالفان، جهاد خواهد کرد ولی به دو شرط: یکی آن که وقتی کارها رو به راه شد، شیخ از او جدا نشود و با دیگری رابطه برقرار نکند. دوم این که مجاز باشد خراجی را که همه ساله از اهل درعیه، دریافت می‌دارد، بازهم دریافت کند. شیخ شرط اول را پذیرفت و درباره شرط دوم گفت: امید است خداوند فتوحات و غنائم بسیاری بیشتر از خراج درعیه نصیب تو گرداند (۱). بدین ترتیب محمد بن عبدالوهاب و محمد بن سعود در مورد جنگ با مخالفان و امر به معروف و نهی از منکر و اقامه شعائر دین (طبق عقاید خود) با یکدیگر بیعت کردند.

بعضی از مستشرقین مثل «فیلیپ حتی» (۲) و «گلدزیهر» (۳) و برخی دیگر گفته اند: محمد بن سعود پسر خود عبدالعزیز را دامادشخص ساخت و اگر این امر صحیح باشد، موجب رابطه نزدیکی میان آن دو گردید و این عهد و پیمان میان آل سعود و عائله عبدالوهاب تا به امروز همچنان استمرار دارد و روابط فامیلی نیز همچنان میان آنها در جریان است (۴).

### عثمان بن معمر نخستین قربانی این توافق

گفتیم که «عثمان بن معمر»، امیر عینه، شیخ را از آن شهر بیرون کرد، اما وقتی «محمد بن سعود»، امیر درعیه به یاری شیخ شتافت و با یکدیگر بیعت کردند و کار او بالا گرفت، عثمان از کار خود به شدت پشیمان شد و به این فکر افتاد که شیخ محمدا را دوباره به «عینه» برگرداند و

بدین منظور با جمعی از یاران خود، به درعیه رفت و شیخ را به بازگشت به عیینه، ترغیب کرد، اما شیخ بازگشت خود را موکول به اجازه «محمد بن سعود» نمود، محمد هم به هیچ وجه به این امر راضی نشد و عثمان به عیینه بازگشت درحالی که سخت پشیمان و بیمناک بود (۵). طولی نکشید شیخ محمد حکم کفر عثمان بن معمر را صادر کرد و گفت: «ان عثمان بن معمر مشرک کافر» و دو نفر را مامور کشتن او نمود، آن دو نفر در نماز جمعه شرکت کردند و پس از پایان نماز او را در محراب مسجد در ماه رجب سال ۱۱۶۳ به قتل رساندند، روز بعد محمد بن عبدالوهاب به عیینه آمد و «مشاری بن معمر» را که از پیروانش بود، به عنوان حاکم عیینه تعیین کرد (۶).

با این که «عثمان بن معمر» همیشه کمک مردم درعیه بود و باتزویج کردن دخترش با «عبدالعزیز بن محمد» با سعودیها روابط نزدیکتری برقرار کرده بود و از این دختر فرزندی به دنیا آمده به نام «سعود» که در عصر او و هابیها به اوج قدرت رسیدند، ولی شیخ اولین کاری که کرد، عثمان را به بهانه این که کافر شده، به قتل رساند و شخصا به «عیینه» رفت و دستور داد قصرآل معمر را با خاک یکسان کردند (۷).

حال نمی دانیم چگونه «عثمان بن معمر» حاکم عیینه کافر و مشرک شده بود که در روز جمعه در محراب نماز به قتل رسید؟! در آن وقت که شیخ محمد به درعیه آمد و با محمد بن سعود برای کشتن مسلمانان توافق کرد مردم درعیه در نهایت تنگدستی و احتیاج بودند و برای قوت روزانه خود کار می کردند و نیز در مجلس شیخ حاضر می شدند تا به وعظ او گوش فرا دهند. «ابن بشر نجدی» چنین می گوید: من (ابن بشر) شهر درعیه را بعد از این تاریخ در زمان سعود، مشاهده کردم درحالی که مردم آن از ثروت فراوان برخوردار بودند و سلاحهای ایشان با زر و سیم تزیین شده بود و بر اسبهای اصیل سوار می شدند و از لباسهای فاخر به تن می کردند و از هر لحاظ در نعمت و رفاه بودند، به حدی که زبان از شرح و بیان آن ناتوان است. روزی در یکی از بازارهای درعیه دیدم که مردها در طرفی و زنها در طرف دیگر قرار داشتند، در آنجا، طلا و نقره و اسلحه و شتر و اسب و گوسفند و لباسهای فاخر و مواد غذایی، به قدری زیاد بود که زبان از وصف آن عاجز است تا چشم کار می کرد، بازار دیده می شد و من فریاد فروشندگان و خریداران را می شنیدم که مانند زنبور عسل همه می کردند که یکی می گفت فروختم و دیگری می گفت خریدم (۸).

«ابن بشر» از ثروتهای انباشته در درعیه، سخن گفته ولی شرح نداده است که این ثروتهای هنگفت از کجا پیدا شده بود ولی از تاریخ پیداست که آن از حمله به قبائل و شهرهای دیگر نجد و غارت کردن اموال دیگر مسلمانان به دست آمده بود. خود ابن بشر در ضمن بیان سیره سعود بن عبدالعزیز (درگذشته ۱۲۲۹) گفته است که وی در حملات خود جز کودکان نابالغ و زنان و سالخوردگان، همه را از دم شمشیر می گذرانید و تمام اموال را تصاحب می کرد (۹).

پس از آن که محمد بن عبدالوهاب برای کشتار مسلمانان با حکمران درعیه محمد بن سعود پیمان بست، آنگاه به روسای قبائل و تمام مردم نجد و قاضیان نامه نوشته و آنها را به قبول مذهب تازه فرا خواند، برخی پیروی کردند و برخی نیز بی اعتنائی نمودند. او مردم درعیه را به جنگ و پیکار فرا خواند، آنان به ندای وی پاسخ گفتند. و اعلان نمود تمام اهل نجد بدون استثناء «کفره تباح دماوهم و نساوهم و متملکاتهم و المسلم هو من آمن بالسنه التی یسیر علیها محمد بن عبدالوهاب و محمد بن سعود» (۱۰)

«کافر هستند و خونها و زنها و اموالشان مباح است، مسلمان کسی است به سنتی که محمد بن عبدالوهاب و محمد بن سعود سیر می کنند، ایمان بیاورد».

بعد از پنج سال از پیمان «محمد بن عبدالوهاب و محمد بن سعود»، هنوز سلطه امیر درعیه در

منطقه حتی در نزدیکترین آبادیها پذیرفته نشده بود. در «حریملا»؛ «سلمان» برادر «محمد بن عبدالوهاب» مردم را بر ضد وهابیهها تحریک می کرد و به تمام شهرهای نجد نامه هائی فرستاد و در آنها تعالیم برادرش را مصیبت بار خواند، نامه های او در مردم اثر می گذاشت، الا این که «عبدالعزیز» با ۸۰۰ نفر پیاده و ۲۰ سواره بر «حریملا» استیلا یافت و «سلمان» به طرف «سدیر» فرار کرد (۱۱).

«ملطبرون» می گوید: او در سرزمین نجد مذهبش را آشکار ساخت و سعود از وی تبعیت نمود، او مردی بود زیرک و محکم کار بود. هریک خود را با دیگری تقویت کرد، سعود با پیروی از آئین تازه «محمد بن عبدالوهاب» پایه های کومت خویش را محکم می کرد و پسر عبدالوهاب هم در اثر کمک های نظامی سعود و به زور شمشیر او داعیه خویش را بگسترده و تقویت نمود و در نتیجه، سعود حکمران منطقه، و محمد بن عبدالوهاب رهبر مذهبی مردم شد.

فرزندان هر یک پست پدر خود را اشغال می کردند و بعد از آن که سعود بر قبیله خود پیروز گشت و بر دو قبیله دیگر از یمن نیز غلبه یافت و قبائل بسیاری از عرب و نیز همه اعراب نجد به وهابیت گرویدند. شهر درعیه را که در جنوب شرقی بصره واقع است، پایتخت خویش قرار داد و پس از پانزده سال، حکومت سعود توسعه پیدا کرد و باز به توسعه بیشتری حرص می ورزید. او از پیروان خود یک دهم چهار پایان، نقدینه و اجناس، بلکه انسانها را می گرفت. او با قرعه کشی، یک دهم (۱۱۰) نیروی انسانی پیروان خود را به خدمت خویش می گماشت، در نتیجه ثروتی کلان بهم رساند و سپاهی انبوه تدارک دید که بر یکصد و بیست هزار رزمنده بالغ می شد (۱۲).

«زینی دحلان» در کتاب «خلاصه الکلام فی امراء البلد الحرام» می نویسد: «ابتدای ظهور محمد بن عبدالوهاب به سال ۱۱۴۲ هجری بود و پس از پنج سال آئین او شهرت پیدا کرد و عقاید واهی او در نجد ظاهر شد و علنا تعالیم خود را بر مردم بخواند.

حکمران درعیه محمد بن سعود به یاری او شتافت و اهالی این شهر را به متابعت وی فراخواند آنها نیز جملگی تبعیت کردند و به تدریج طوائف بسیاری از عربها از او پیروی نمودند تا نیروی او عظیم شد به حدی که عربهای بدوی از او بیمناک شدند.

برنامه دعوتش این بود که می گفت: «انما ادعواکم الی التوحید وترک الشریک بالله» (۱۳). «من شما را به توحید و یگانه پرستی و ترک شرک به خدا فرا می خوانم».

در دائره المعارف اسلامی می نویسد: «محمد بن سعود» پس از توافق با «محمد بن عبدالوهاب» در سال ۱۱۵۹، از هر طرف به بلاد مجاور و مناطق بدویانی که به او نزدیک بودند، حمله می برد و اموالشان را غارت می کرد، این امر باعث شد که امرای نیرومندان که با او همسایه بودند، مانند بنی خالد از «لحایا» (احسا) و «آل مکرمی» از نجران، در کار او مداخله نمایند، اما آنها نتوانستند جلو پیشرفت وهابیت را بگیرند (۱۴).

نخستین کسی که با «محمد بن سعود» به دشمنی برخاست، «دهام بن دواس» بود که به درعیه حمله برد و دو پسر محمد، فیصل و سعود را به قتل رساند (۱۵).

در سال ۱۱۶۲ اشراف مکه، جریان کار وهابیان را به باب عالی عثمانی اطلاع دادند و این نخستین بار بود که حکومت عثمانی از فتنه وهابی اطلاع یافت.

ابن بشر می نویسد: «سال ۱۱۷۸ برای محمد بن سعود سخت ترین سالها بود، زیرا «عرعر بن خالدی» حاکم احسا و «حسن بن هبه الله» حاکم نجران با یکدیگر هم قسم شده بودند که به «درعیه» حمله کنند و دعوت جدید دینی را از میان ببرند و شوکت مروجان آن رادرهم شکنند. از طرفی محمد بن سعود می دید که هنوز سپاه عرعر و دیگر مخالفان او نرسیده، فرزندش در ناحیه حائر، ما بین خرج و ریاض شکست خورده و حدود ۵۰۰ کشته و ۲۰۰ اسیر

داده است. این پیشامدها او را بسیار نگران ساخته بود، اما شیخ محمد او را باسخنان خود، دلگرم می ساخت. در اینجا شیخ محمد بن عبدالوهاب یک زیرکی بزرگ دیپلوماسی نشان داد و حاکم احساء نرسیده با حاکم نجران صلح برقرار نمود و لذا نجرانیها بدون این که منتظر آمدن سپاه عرعر بشوند، منطقه را ترک گفته به سوی احساء حرکت کردند (۱۶). و بدین ترتیب خطری که در این ناحیه، محمد بن سعود را تهدید می کرد، از میان رفت و پس از رفتن آنها، سپاه عرعر فرا رسید و در پشت حصار درعیه ماندند و کاری نتوانستند انجام بدهند (۱۷).

### وهابیان و شرفاء مکه

«زینی دحلان» می نویسد: «وهابیها در زمان حکومت شریف مسعود متوفی به سال ۱۱۶۵ سی تن از علمای خود را برای بحث و گفتگو به مکه و مدینه فرستادند. شریف مسعود از علمای حرمین خواست که با آنان به بحث و گفتگو پردازند و علمای مکه با آنها بحث کردند و سرانجام عقائد آنها را فاسد و بی اساس یافتند و قاضی شرع حکم کفر آنان را صادر کرد و به حبسشان فرمان داد، برخی از آنان زندانی و برخی دیگر فرار را بر قرار ترجیح دادند» (۱۸). «زینی دحلان» در کتاب دیگر می گوید: «وهابیان نزد شریف مسعود عده ای را فرستادند تا از او اجازه حج دریافت دارند، مقصود نهائی آنها این بود که معتقدات خود را به مردم حرمین شریفین عرضه کنند، آنان قبل از این، سی تن از علمای خود را فرستاده بودند تا به اثبات تباهی عقاید اهل مکه و مدینه پردازند.

وهابیان تا آنجا حاضر بودند که در مقابل دریافت اجازه حج مال مقررری به طور سالیانه به عهده بگیرند. مردم مکه و مدینه پیدایش مسلک و هابی را شنیده بودند ولی از حقیقت آن آگاه نبودند. چون علمای نجد به مکه رسیدند، شریف مسعود، دستور داد علمای حرمین با آنان به مناظره پردازند، سرانجام شریف به قاضی شریح دستور داد سند به کفر آنها بنویسد و آنها را زندانی کرد و دست و پایشان را در غل و زنجیر نهاد» (۱۹).

در سال ۱۱۷۹ هـ محمد بن سعود پس از سی سال فرمانروائی به هلاکت رسید (۲۰). و «عبدالعزیز» بزرگترین پسر «محمد بن سعود» به جای پدرنشست و زمام امور را در دست گرفت. «ابن غنام» و «ابن بشر» نوشته اند که «عبدالعزیز» تنها حاکم و صاحب تخت نبود، بلکه امام و پیشوای وهابیها به حساب می آمد (۲۱).

او در راه پیشرفت مسلک وهابی و توسعه حکومت خود، بسیار کوشش کرد. وی در سی سال اول فرمانروائی خود، مدام با قبائل مجاوردر حال جنگ بود و اغلب آنها را شکست داده و رام کرده بود و در سال ۱۲۰۸ منطقه احسا را فتح کرد و با فتح احسا و قطیف، وهابیان به کرانه های خلیج فارس راه یافتند.

البته سلطه سعودیها تنها قائم به سلاح نبود، بلکه به مجرد فتح یک منطقه، عده ای از علمای وهابی از درعیه می رسیدند و مردم را به قول خودشان به توحید حقیقی دعوت می کردند. بنابراین قسمتی از ساکنان درعیه را علماء و مبلغین وهابی تشکیل می دادند که برای تبلیغ مسلک وهابیت به سراسر منطقه اعزام می گردیدند (۲۲).

جلوتر گفتیم: محمد بن عبدالوهاب عده ای از علمای وهابی را برای اظهار دعوت و گرفتن اجازه حج نزد شریف مسعود فرستاد ولی شریف مسعود دستور دستگیری آنان را صادر کرد و حکم به کفرشان داد و اجازه حج هم به آنان نداد.

وهابیها تا فوت «شریف مسعود» (۱۱۶۵) از شرکت در مراسم حج محروم بودند، بعد از شریف مسعود، برادرش «شریف مساعد بن سعید» به امارت مکه رسید. وهابیها برای دریافت اجازه حج عده ای را نزد او فرستادند، او نیز مانند برادرش از دادن اجازه، خودداری کرد.

«مساعد» در سال ۱۱۸۴ درگذشت و برادرش «شریف احمد» به جای او نشست. امیر درعیه عده ای از علمای وهابی را نزد او فرستاد.

شریف به علمای مکه دستور داد آنها را بیازمایند علمای مکه آنها را آزمایش کردند و آنها را بی دین و زندقه تشخیص دادند و شریف اجازه حج به آنها نداد. و در سال ۱۱۸۶ «شریف سرور بن مساعد» امارت مکه را از عمویش گرفت. وی اجازه زیارت خانه خدارا به وهابیان داد به شرط این که مانند رافضه و عجم ها صد راس اسب بپردازند ولی آنان از این که مثل رافضی ها باشند، از پرداخت آن امتناع کردند (۲۳).

و چون در سال ۱۲۰۲ شریف سرور درگذشت، «شریف غالب» جانشین او گردید باز وهابیه عده ای را برای گرفتن اجازه حج به مکه فرستادند، شریف غالب نیز از دادن اجازه به آنها امتناع ورزید و آماده جنگ با «عبدالعزیز» امیر وهابی گردید و در سال ۱۲۰۵ لشگری جهت جنگ با وهابیه آماده ساخت (۲۴).

«عبدالعزیز» که همواره در فکر تصرف مکه بود و بهانه ای برای این کار می جست، بلافاصله به سوی مکه لشکر کشید و میان او و شریف غالب جنگ آغاز گشت. این جنگ از سال ۱۲۰۵ تا سال ۱۲۲۰ ادامه داشت و در این مدت پانزده واقعه مهم میان طرفین رخ داد ولی کار یک طرفه نشد.

«صلاح الدین مختار» مولف کتاب «تاریخ المملکه العربیه السعودیه» درباره این جنگ می نویسد:

«در سال ۱۲۰۵ شریف غالب، سپاه گرانی که تعداد آن به ده هزارتن بالغ می شد، و بیش از ۲۰ عدد توپ همراه ایشان بود، به فرماندهی برادرش «عبدالعزیز» برای جنگ با مردم نجد، تجهیزکرد ولی سپاه مزبور کاری از پیش نبرد».

نویسنده مزبور، دفاع وهابیان را به طرز مبالغه آمیزی وصف کرده و از جمله نوشته است که سپاه عظیم شریف غالب که در بین راه، جمعی از عشایر حجاز و شمر و مطیر و افراد دیگر نیز به آنها ملحق شده بودند، نتوانستند قصر بسام را که فقط سی تن از آن دفاع می کردند، به تصرف خود درآورند و همچنین نتوانستند قریه شعرا را بعد از یک محاصره طولانی فتح کنند درحالی که بیش از چهل تن از آن دفاع نمی کردند (۲۵). این جنگها همچنان ادامه داشت و محمد بن عبدالوهاب آخرین سالهای عمر خود را می گذراند، عبدالعزیز برای تحکیم موفقیت خود و خاندانش با صلاحیدد شیخ، سلطنت را در خانواده خود ارثی ساخت و پسرش سعود را در حال حیات خود به ولایت عهدی انتخاب کرد و شیخ نیز آن را تایید نمود (۲۶). و سرانجام شیخ محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۲۰۶ به هلاکت رسید و حکومت پادشاهی وهابی براساس مسلک محمد بن عبدالوهاب در نجد برقرار کرد.

#### پی نوشت ها

۱- ابوعلیه، عبدالفتاح، محاضرات فی تاریخ الدوله السعودیه الاولی، ص ۱۴ - ۱۳ - تاریخ الجزیره العربیه فی عصر شیخ محمد بن عبدالوهاب، تالیف حسین خلف شیخ خزعلی، ص ۱۶۱.

۲- فیلیپ حتی، تاریخ عرب، ج ۲، ص ۹۲۶، ترجمه فارسی.

۳- العقیده و الشریعه، ص ۲۶۷.

۴- جبران شامیه، آل سعود ماضیهم و مستقبلهم، ص ۲۳، طبع ریاض.

۵- حسین خلف، الشیخ خزعل، تاریخ الجزیره العربیه فی عصر شیخ محمد بن عبدالوهاب، ص ۲ - ۱۶۱.

۶- ابن بشر، عنوان المجد، ج ۱، ص ۲۳ - ۲۴ - ابن غنام، تاریخ نجد، ج ۲، ص ۱۳، ۱۴.

۷- ابن غنام، تاریخ نجد، ج ۲، ص ۵۷ - ابن بشر، عنوان المجد، ج ۱، ص ۴۳.

- ۸- عنوان المجد، ج ۱، ص ۱۳.
- ۹- عنوان المجد، ج ۱، ص ۱۷۰.
- ۱۰- تاریخ نجد، و... ص ۹۸، ۹۹.
- ۱۱- ابن غنام، تاریخ نجد، ج ۲، ص ۴۵ - ابن بشر، عنوان المجد، ج ۱، ص ۲۹، ۳۰.
- ۱۲- جغرافیای ملطبرون، بنا به نقل کشف الارتیاب، ص ۱۳.
- ۱۳- به نقل کشف الارتیاب، ص ۱۳.
- ۱۴- دائره المعارف اسلامی، ج ۱، ص ۱۹۱، ترجمه عربی.
- ۱۵- رساله شیخ عبدالرحمن آل شیخ، ج ۲، ص ۲۴، ابن بشر.
- ۱۶- ابن غنام، تاریخ نجد، ج ۲، ص ۶۶ - ۶۵ - ابن بشر، عنوان المجد، ج ۱، ص ۴۸ - ۴۷ - حافظ وهبه، جزیره العرب فی القرن العشرين، ص ۲۴۴.
- ۱۷- تاریخ نجد، ج ۲، ص ۶۶ - ابن بشر، ج ۱، ص ۸ - ۴۹.
- ۱۸- خلاصه الکلام، به نقل کشف الارتیاب، ص ۱۳.
- ۱۹- الدرر السنیة، ص ۴۴ - ۴۳.
- ۲۰- دائره المعارف اسلامی، ج ۱، ص ۱۹۱.
- ۲۱- تاریخ العربیة السعودیة، ص ۳۰.
- ۲۲- تاریخ العربیة السعودیة، ص ۳۱.
- ۲۳- الدرر السنیة، ص ۴۳.
- ۲۴- همان مدرک.
- ۲۵- صلاح الدین مختار، تاریخ المملکه العربیة السعودیة، ج ۱، ص ۵۲.
- ۲۶- تاریخ العربیة السعودیة، ص ۳۴.